

# پیش‌وَرنه\*

واژه «جام» در فارسی باستان

نوشته: دکتر نیکلاس سیمز ویلیامز

ترجمه: دکتر فیروزه قندهاری

نیست هینز هالوگ را در مورد is- به عنوان یک اشتباه در خواندن و نوشتن و یا گونه املائی دیگر (i) گرفته یا نه؟ ولی در سال ۱۹۷۳ این واژه را همان طور که هالوگ خوانده، آورده و اشاره‌ای نیر به گونه املائی غیر معمول آن نکرده است و در مقالات بعدیش نیز بدون هیچ توضیحی می‌بینیم که is- را به i- تصحیح کرده است. در هر حال من از چارلز ای. جونز Charles E. Jones بایگان پژوهشی مؤسسه آسیایی شیکاگو (The Oriental Institute) سپاسگزارم که این موضوع را برای ما اثبات کرد. ایشان به نظر هالوگ صحه گذاشت.<sup>۵</sup> بنابر این فرضیه اشتباه خطی بودن is- برای i- غیر محتمل شد زیرا این دو علامت چندان شباهت خطی ندارند که به جای یکدیگر خوانده شوند و نمونه‌های دیگری نیز وجود ندارد که این نظریه را که یکی گونه املائی دیگر است تأیید کند. به هر حال اگر چه نظریه هینز در مورد is- مورد قبول واقع نشد و این موضوع همچنان بدون توضیح ماند ولی استنتاج او را دربارهٔ هجاهای پیشین پذیرفتنی است. او در این مورد می‌گوید: هجاهایی که قبل از bara- «حامل» می‌آیند نمایانگر حرفه‌ای هستند و بخش قبلی ترکیب واژه Patišxwarna\* است. (یا ترجیحاً Patišuvarna\* بنابر فارسی باستان معیار) و این نظر ظاهراً نظر معقولی است<sup>۶</sup> اما ترجمه‌ای که هینز برای این واژه دارد یعنی «حوله» حدس محض است بر پایهٔ درک تحت‌اللفظی از واژه که به معنی «چیزی که» در مقابل آرواره قرار می‌گیرد، است. و ظاهراً مساوی ترکیب اوستایی Patiš.x'arana- به معنای «قسمت فوقانی صورت» است.<sup>۷</sup>

خوشبختانه این واژه فارسی باستان از روی شکل عیلامی آن که

یکی از لوحه‌های عیلامی که در تخت جمشید به دست آمده است توسط آر. تی. هالوگ R.T. Hallock در (PF 1011: 4-6) منتشر شده است. در این لوحه این حروف به طور متوالی آمده است. hh.bat.ti.iš.mar.na.bar.ra.is که مؤلف آن را به این صورت تقطیع کرده است hh.Bat.ti.iš.mar.na.bar.ra.is به معنی «ازبتیش» "From Battis" که (بتیش نام شخصی است) و na.bar.ra.iš (واژه‌ای ناشناخته است).<sup>۱</sup> نام (بتیش) Battiš در بسیاری از لوحه‌های دیگر مانند PF 1957 و PF 1978 و PF 306 آمده است که در هر سه ظاهراً به شخص واحدی که یک انباردار (Hampāra-bara)\* در قلعه اودز که Udarakka است برمی‌گردد، ولی اینکه چرا هالوگ نیز عبارت فوق را اینطور تقطیع کرده که نام این بتیش یا هر شخص دیگری را با همین نام به دست آورد، معلوم نیست. خصوصاً که در محتوی متن PF 1011 نیز توضیحی برای آن نیامده است. ضمناً دو ابهام دیگر هم وجود دارد یکی مبهم گذاشتن واژه na.bar.ra.is که هالوگ آن را ترجمه کرده "سهمیه‌های ازبتیش (برای؟) naparras مستخدمین(؟)" دیگر واژه بتیش که اگر اسم شخصی با پسوند مفعول از ی mar- باشد در هیچ متن دیگری چنین مورد مشابهی وجود ندارد.

تفسیر دیگری توسط دبلیو هینز W. Hinz ارائه شده است به این صورت که bat.ti.iš.mar.na.bar.ra.is را فارسی باستان Patišxwarnabara\* به معنی حوله‌دار آورده است (آلمانی Mundtuchtrager به معنی حوله‌دار) یعنی نوکر، مستخدم<sup>۲</sup>، واژه Barhubantar (۳) در عبارت iš.mar.na.bar.ra (Fort. 5840=L3 در لوحه منتشر نشده - 1572) نیز به همین معنی «حوله‌دار آمده» که کمک بزرگی به تفسیر این عبارت کرده است اما هینز در مورد (i) پایانی که آن را مساوی (i) یعنی پایانه‌ای که اغلب به صورت اختیاری در ترجمه‌های عیلامی از اسامی فارسی باستان به کار رفته دچار اشتباه شده است.<sup>۴</sup> معلوم

\* Nicholas Sims-Williams (1990), "Old Persian Patišuvarna "Cup": Iranica Varia, Vol. XVI, E.J. Brill, Leiden, pp. 240-243

در یک کتیبه دو زبانه منتشر نشده آمده، بدون هیچ مشکلی معنی شده است. کتیبه روی یک ظرف نقره بزرگ حک شده است. یک جام یا کاسه کم عمق که در یک گنجینه شخصی بوده و چند سال پیش عکسی از آن به من نشان داده شد. متأسفانه هیچ اطلاعی مبنی بر وجود ظرف و محل فعلی آن در دست نیست. کتیبه به دو زبان بابلی و فارسی باستان به این شرح آمده است:

### متن بابلی:

Ka.a.su.KUI BABBARI aš.ta.ak.ša.as.su. LUGAL e.pu.uš  
جام نقره ساخته شده (برای) اردشیر شاه» من از پروفیسور لمبرت W. G. Lambert از بابت خواندن متن بالا و هم یادداشت بعدی که در اینجا می‌آید سپاسگزارم:

در SU Kāsu معنی «جام» به همان صورتی که در نام شاهی نوشته شده نیامده اگر چه هر دو قابل قبول است در حالی که Za-Gi و Ku.BABBAR مانند هم نوشته شده که r به š. ZA مطابق عیلامی نو معیار است در KU. BABBAR اما BABBAR در این ترکیب از Giš با تفصیل بیشتری آمده است. در این جمله نحو اکدی ضعیف است چون بعد از «جام نقره» شخص انتظار دارد برای «ša» کسره اضافی و «ana» برای «باید که نیامده است. ولی تبدیل r به š در «اردشیر» در واژه‌های اکدی بابلی متأخر کاملاً مورد تأیید است.<sup>۹</sup>

### متن فارسی باستان:

p. t. i. š. u. v. r. n. m: ar. d. t. i. n. m: a. r. t. x. š. ç. a:  
x. š. a. y. Ø. i. y. h. y. a: vi. i. Ø. i. y. a: k. r. t. m.<sup>۱۰</sup>

«جام نقره ساخته شده در قصر اردشیر شاه»

علامت y و Ø در واژه چهارم در هم رفته دو واژه آخر در عکسی که از روی آن کتیبه خوانده شده کاملاً واضح نیست اما ابهامی ندارد زیرا که عبارت یک صورت متداول است. (نک به DPc, Dpi, XH, AI) خوبختانه دو واژه اول که هر دو برای اولین بار در مجموعه محدود متون فارسی باستان آمده کاملاً روشن هستند. دومین واژه خوانده می‌شود rdainam (a) مفرد خنثی از rdaitina (a) به معنی «ساخته شده از نقره» صفت مشتق از rdata (a) به معنی «نقره» در حالی که واژه اول Patišuvarna همان طوری که قبلاً نیز به آن اشاره شده اسم خنثی به معنی «جام» است بنابراین patišuvarna-bara\* به معنی کسی که جام را جمل می‌کند (ساقی) می‌باشد.

از نظر ریشه‌شناسی بدون شک Patišuv. na به معنی «جان» مشتق از ریشه hvar به معنی نوشیدن، خوردن، مصرف کردن است که به طور طبیعی به صورت švar ظاهر شده که فارسی باستان آن šuvar بعد از پیشوند pati آمده است. همین پیشوند در واژه دیگری به معنی «جام» نیز استفاده شده که پهلوی آن pyg<sup>۱۱</sup> فارسی Piyāla و Paī'ala سغدی Pī'ā که ممکن است از pati-gāla (kā) مشتق شده باشد<sup>۱۱</sup> و متعلق به ریشه فارسی āyārdan به معنی بلعیدن باشد.

āyā به معنای بلعیدن غذای جویده نشده سانسکریت آن gilati girati به معنای «می‌بلعد» است.<sup>۱۲</sup> از شیوه نگارش فارسی باستان نمی‌توان فهمید آیا پسوند آخر -na است (همان طور که در واژه‌اوستایی avo.xāraena به معنی محل وجود آب Tašta ānuharena به معنی «جام‌های نوشیدنی» که ارمنی آن axor پهلوی āxwarr فارسی āxur به معنی اصطبل، طویله است) یا ana است (مثل پهلوی xwaran به معنی «وعده غذا» میهمانی که پارتی آن x'wen به همان معنی است) به هر حال نه تنها مفهوم حقیقی آن مفهوم مجازی مورد اول را محتمل می‌داند<sup>۱۳</sup> بلکه صورتهایی که از این کلمه در فارسی میانه باقی مانده است نیز این نتیجه گرفته می‌شود که ترجیحاً کلمه باید patišuvarna باشد تا patišuvarena\*.

صورت‌های پهلوی عبارتند از ptšhw'ī, ptšwl, ptšhwī و اینکه کدام یک درستند مورد سؤال است ولی همگی به معنی ظرف، کاسه و قسمت بالای صورت مطابق ترجمه اوستایی -patis. x ar. əna- آمده‌اند. این واژه با هر یک از معنای داده شده به کرات در وندیداد آمده است. به معنی ظرف و کاسه در وندیداد ۷:۷۳ و ۵:۱۴ و ۱:۶۷ مطابق اوستایی ājūharena به معنی قسمت بالای صورت در وندیداد ۹:۱۶ و ۸:۴۴ و ۸:۴۳ و ۳:۱۴ و ۹:۴۰.

دست نویسی را که ویراستاران مورد استفاده قرار داده‌اند هیچ الگو معیاری را با توجه به املاهای گوناگونی که کاتبان به غلط یا درست به کار برده‌اند به دست نمی‌دهد.<sup>۱۴</sup>

وجود گونه‌های املائی با h و بدون h که در پهلوی قرار دارد مانند واژه‌های dwšw'ī [duš(x)wār], dwšw'ī به معنی مشکل، ناموفق که فارسی آن nišvār و nišxvār به معنی نشخوار بیشتر به نظر می‌رسد که شکل‌های واژه با šxw- قدیم‌تر است و شکل -šw- صورت ساده شده واژه قبل است زیرا واژه قبل یک خوشه همخوانی است.<sup>۱۵</sup> که با سه همخوان درست شده است.<sup>۱۵</sup>

بنابر این ptšwī [padišwār] شکل ثانویه ptšwl [padišwarr] است. ضمن آنکه این احتمال که padišwarr مستقیماً از patišuvarena فارسی باستان به دست آمده باشد نیز منتفی نیست و (که -x- مانند اوستایی patiš. xv arena اضافه‌ای است که در هر حال به ریشه باز نمی‌گردد و متأثر از واژه هم ریشه با xv آغازی است<sup>۱۶</sup>) شکل دوم واژه است. سومین شکل واژه Ptšw'ī [padišxwār] که ظاهراً -ā- از واژه xwār به معنی «غذا» گرفته است اساساً یک واژه باستانی نیست.



egg-shaped lobes.

۹- برای نمونه‌های دیگر -A6 در این نام نگاه کنید به:

R. Zadok, *Oreintai Lovaniesia, Periodica* xv, 1984, pp. 73-4.

این مرجع به لطف پروفیسور استاپلر M. W. Stopler تهیه شد.  
۱۰- متأسفانه در یادداشتهای من این موضوع که آیا متن با «واژه جدا کن» پایان یافته یا نه ضبط نشده است.

۱۱- شوارتز M. Schwartz, *ZDMG, CXX*, 1970, p. 292 n. معنی مرطوب کردن را در واژه فارسی "āyārdan" به بلعیدن ترجیح داده است. (یادداشت بعد مراجعه شود).

۱۲- رجوع شود به P. Horn *Grundriss der neupersischen Etymologii*, strassburg 1893, p. 9. G. Morgensterne, *irano Dardica*, Wiesbaden 1973, p. 165. واژه فارسی āyārdan به معنی مرطوب کردن ممکن است به ریشه‌ای متمایز از نظر ریشه‌شناسی متعلق باشد یا به واژه سانسکریت gharati. jigharti «می‌باشد» Horn, *lco. cit.*, و M. Mayrhofer و KurzgefaBtes etymologisches Wörterbuch der Altin disches, I, Heidenberg 1956, p. 433 و یا واژه سانسکریت galati «چکه می‌کند». *lco. cit.* و M. Schwartz.

۱۳- در بررسی موارد عیلامی مانند d.tu.ir.ma.ir (و صورت‌های مشابه) و فارسی باستان uravahar(a) شاهد عیلامی bat.ti.iš.mar.na کاملاً در این مورد قطعی نیست حتی اگر قطعاً بیانگر واژه فارسی باستان بود.

14. F. Spiegel, *Avests, die heiligen schriften der parsen*, I, Vienna 1853; D. P. sanjana. *the Zand; Javit Sheda. dād or the pahlavi version of the Aversia vendidad Bombay* 1895; H. Jamasp. *vendidad*, I, Bombay 1907.

۱۵- رجوع شود به W.B. Henning, *Annali dell' Istituto Universitario Orientale di Napoli, sezione linguistica*, vi, p.33, 1965, n.1.

۱۶- رجوع شود به Bartholomae, *Grundriss der iranischen Philologie*, I. 1. Strassburg 1895-1901, p. 182.

1. R. T. Hallok, *Persepolis Fortification Tablets*, Chicago 1969, p. 293.

2. W. Hinz, *Neue Wege im Altpersischen*, Wiesbaden 1973, p. 96. *Altiransches sprechgut der Neben Überlieferungen*, Wiesbaden 1975, p. 189.

3. W. Hinz and H. Koch, *Elamisches Wörterbuch*, I, Berlin 1987, p. 170.

۴- در اینجا لازم نیست که در مورد ریشه و اهمیت "ē" بحث شود زیرا در این مورد گرشوچ Gershevitch در مقاله در دست انتشار خود به نام *The old Persian lisp* که در اولین کنفرانس اروپایی مطالعات ایرانی، تورین سپتامبر ۱۹۸۷ ارائه داده به تفصیل بحث نموده است.

۵- آقای جونز Mr. Jones لطف کرده‌اند کتیبه Fort. 5840 و ابار دیگر برای اینجانب مورد بررسی قرار دادند و واژه‌های مهم را *iš. mar. na*?-bar.rab (-) و آنچه که هالوگ خوانده *iš. mar. na*]- بازخوانی کردند.

اصطلاحی که به وسیله هینز و کخ Hinz and Koch پیشنهاد شد کاملاً می‌تواند محتمل باشد ولی به نسبت آنچه که از واژه‌نامه عیلامی *Elamisches Wörterbuch* آمده از قاطعیت کمتری برخوردار است. عرشق دیگر خواندن این واژه *Patišmarna-bara* «می‌باشد که اصطلاح فارسی باستان «به خاطر آورنده» است.

۷- این واژه اوستایی به وسیله بار تلمه در *Altiranisches Woterbuch* strassburg 1893, col. 838 تفسیر شده است.

اگر چه او واژه مرکب *ayanho paitšxv arena* را به معنی «آرواره آهنین» ترجمه می‌کند (همان مأخذ col. 156) گوی واژه *patiš.xvarena* مترادف واژه ساده *xvarena* به معنی آرواره است. همینطور *ha-nuharena* به معنی «گونه‌ها» یا به عبارتی آنچه که آرواره‌ها را محصور می‌کند می‌باشد (همان مأخذ col. 1767).

8. Technically, a phila mesmphalao decorated with

